

■ از مدرنیسم تا فرامدرنیسم

دکتر محمدجواد لاریجانی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

بسط و شرح بیشتر آن مطالب تذکراتی داده‌اند و نوشته حاضر در راستای این هدف تالیف شده است. در این نوشتار افکار اصلی آن رساله برشمرده می‌شود و ریشه‌های آن توضیح داده خواهد شد. لذا برای دستیابی

۱- مقدمه:

رساله مدرنیسم و جامعه دینی که در فصل ششم کتاب «نقد دینداری و مدرنیسم» آمده، نوشته‌ای است فشرده که ایده‌های مهم و محوری در آن بصورت خلاصه بیان شده است. لذا، از همان آغاز انتشار کتاب، دانشجویان و دانش پژوهان، درباره لزوم

۱- لاریجانی، محمدجواد: نقد دینداری و مدرنیسم، انتشارات مؤسسه اطلاعات، تهران ۱۳۷۲.

عنداللزوم از همه امکانات ملت استفاده خواهد کرد.

از آنجا که معلوم شده (و البته بوده است!) که دستیابی به این هدف کار آسانی نیست و باید در راه آن، امکاناتی وسیع و ثروتهایی کلان از کشور را صرف کرد و این به معنای وارد آمدن فشارهای زیادی به مردم و صرف کوششهای فراوانی است، لذا برای مسئولین و مردم این سوال مطرح می شود که:

آیا، اصلاً، این هدف «سازگار» و یا امکان پذیر است؟ آیا می توانیم هم جامعه خود را کاملاً اسلامی اداره کنیم و هم به مدرنیسم برسیم؟ نکته مهم و تردید برانگیز در این میان آنست که همه نمونه های موجود از کشورهای «مدرن»، دارای نظام دموکراسی - لیبرال هستند و اقلماً جدائی دین از سیاست و حکومت راصریحاً اعلام و تبلیغ می کنند، در حالیکه ما بر تشکیل جامعه ای بر اساس دیانت اسلامی اصرار می ورزیم.

تا اینجا در یک پویش طبیعی، به طرح جدی سوال مورد بحث رسیده ایم. البته جهت دیگری هم در این موضوع مدخلیت دارد و آن دشمنان ما هستند. مقصود من، دشمنان اسلام و تفکر الهی است. در میان این دشمنان، کشورهای قوی و پیشرفته علمی و تکنولوژیک مانند آمریکا و اروپای

به مفاهیم متن اصلی، نوعی راهنما محسوب می شود. قبل از هر چیز لازم است محور اصلی مورد بحث در متن (مقصود از «متن» یا «متن اصلی» در این مقاله اشاره به رساله مدرنیسم و جامعه دینی است) توضیح داده شود و دلایل اهمیت آن بحث تبیین گردد.

سوالی که متن رساله در صدد پاسخ به آن است بسیار ساده و روشن قابل بیان است: «آیا جامعه اسلامی می تواند جامعه ای مدرن نیز باشد؟»

توضیح اینکه پس از پیروزی انقلاب اسلامی و تشکیل حکومت اسلامی، برای مردم ما و دولت ما یک هدف ملی مهم پیدا شده است: «ایران اسلامی باید به یک کشور آباد، قوی و پیشرفته تبدیل شود». البته پیداشدن این هدف، ریشه های مختلفی دارد و من در کتاب «مقولاتی در استراتژی ملی»، برای این هدف دلیل مبتنی بر وظیفه «اسلامی» ارائه کرده ام. البته ممکن است افرادی با دلائل دیگر به این نتیجه رسیده باشند، اما بهر صورت امروز «مدرن سازی» ایران یک هدف صددرصد ملی است. من از دو باب بر روی «هدف ملی» تأکید دارم:

اول: دولت و ملت ما - قطع نظر از تحولات در ساختار نیروهای اجرائی و حکومتی - همه طالب آن هستند، آنهم نه برای مدتی کوتاه، بلکه به عنوان یک اولویت مطرح است.

دوم: دولت برای نیل به این هدف،

۲- مدرنیته را بشناسیم

مقصود ما از مدرنیسم چیست؟ چه جامعه‌ای را مدرن می‌گوئیم و انسان مدرن چگونه انسانی است؟ اولین مفهومی که به ذهن مبادرت می‌کند و بسیار هم رواج دارد چنین است:

«جامعه‌ای مدرن است که افراد و حکومت آن برای انجام کارها و نیل به اهدافشان از پیشرفته‌ترین دستاوردهای علمی و تکنولوژیک استفاده می‌کنند.» یعنی در جامعه مدرن اگر افراد می‌خواهند پیامی را رد و بدل کنند، به جای ارسال پیک، از سیستم پیشرفته ارتباطی در اسرع وقت و با بهترین دقت استفاده می‌کنند؛ حکومت بهترین اطلاعات را دارد و از پیشرفته‌ترین علوم برای تحلیل مسائل خود بهره می‌برد و به آخرین دستاوردهای صنعتی مسلح است. اما آیا این کافی است؟ اگر چنین باشد پس شیوخ عربی که با استفاده از پول نفت، پیشرفته‌ترین وسایل را خریده و در اطاق و یا محل کار خود گذاشته و می‌گذارند باید مدرنترین مردان روی زمین باشند! که نیستند. مگر از روزآمدترین دستگاههای تلفن برای چه گفتگویی استفاده می‌شود؟ چه حرفه‌ای ردوبدل می‌گردد و این حرفها با سخنان مردم دوهزار سال پیش چه تفاوت‌هایی دارد؟

در رساله متن، مبنائی را به عنوان نقطه شروع برگزیده‌ایم و آن نقش مهم «عمل» یعنی «عمل ارادی» (Action) افراد و

غربی و روسیه قرار دارند. اینان از اوج گرفتن اسلام و نظام اسلامی که در ایده‌آل خود تشکیل «امت واحده اسلامی» را می‌پروراند، بسیار هراسناک هستند و لذا با تمام قوا با آن مبارزه می‌کنند و در این راه از جنگ و خونریزی هیچ باکی ندارند! اینان دشمنانی هستند که در عمل خود، هیچ قید اخلاقی نمی‌پذیرند و مسلح به دستگاههای رسانه‌ای بسیار نیرومند نیز هستند.

امروز دشمنان ما در میان مردم چنین تبلیغ می‌کنند که «اندیشه اسلامی»، قدیمی است و تجربه دنیا چنین بوده که هر کجا «دین» حاکم باشد، موج در فکر را سد و عده‌ای را قیم همه چیز مردم می‌کند، زیرا دین در همه امور وارد و دخیل است و این، راه را برای یک دیکتاتوری تمام عیار هموار می‌نماید. بنابراین راه پیشرفت، تمدن و مدرنیته باید از مسیر لیبرالیسم دموکراتیک گذر کند که در آن جدائی دین از سیاست یک اصل عمده است! و در این فضا، روی نابسامانیها و کاستیها چنان مانور می‌دهند که مردم از حکومت اسلامی کاملاً قطع امید کنند. واضح است که در ادامه سعی می‌کنند قطع امید کرده‌ها را سازمان داده و به قدرت سیاسی تبدیل سازند و نهایتاً قدرت را به دست گیرند. ما از دشمن انتظار دوستی نداریم و این اعمال هم غیر منتظره نیست، لیکن این مساله از آن رو مورد بحث است که به میزان جدی بودن آن پی‌برده شود و بدانیم که در واقع ما نه تنها با یک مسئله جدی روبرو هستیم، بلکه با مسئله‌ای حیاتی درگیریم!

جامعه (به عنوان یک واحد دسته جمعی که می‌تواند مورد استناد عاملیت قرار گیرد) است. به عبارت روشنتر، برای ملاک مدرنیته باید به اعمال نگاه کرد، این اعمال است که مرز بین «مدرن» و «غیر مدرن» را روشن می‌کند. بی‌تردید وسایل در عمل، خود نقشی دارند و به اندازه آن هم در مدرنیته؛ اما نقش عمل بیش از وسیله است و لذا در مدرنیته هم بیش از وسیله وجود دارد. در رساله متن تلاش شده است مفهوم مدرنیسم از ریشه باز سازی شود و عناصر کلیدی آن روشن گردد و سپس اسلام با آن مفهوم «شفاف شده» از مدرنیته مقابل گردد تا نسبت حقیقی آن روشن بشود.

در مرحله اول، پس از آنکه نقش کلیدی «عمل» روشن شد، ضرورت داشتن تصویری روشن و درست از ماهیت عمل مطرح می‌گردد و لذا در رساله متن به تفصیل تئوری خود را درباره ساختار «عمل ارادی» تشریح کرده‌ایم. در واقع ما نیازمند مبنائی برای ارزیابی عمل هستیم. این مبنا، همان اساس قدیم «عقلانیت» (Rationality) است. به یاری ملاحظات عقلانیت، ما توانسته‌ایم مفهوم مدرنیسم را یکبار کاملاً تجزیه کنیم و سپس برویرانه حاصل، ساختمان جدیدی بسازیم که از ساختمان قبلی، «عقلانی» تر باشد و این همان مفهوم درست [و به تعبیر رساله، مفهوم ذاتی (Intrinsic)] از مدرنیته است که باید رابطه اسلام را با آن روشن نمود.

۳- توضیح درباره ساختار عمل ارادی
در رساله متن، تئوری عمل ارادی ارائه شده است و اگر چه دقت فراوان در مطالب وجود دارد اما به علت فشردگی زیاد به نظر من دریافت مقصود، مشکل شده است؛ لذا توضیحاتی که این نقیصه را بر طرف سازد مفید خواهد بود. از اینقرار:

الف. هر عمل ارادی دارای یک پوسته خارجی است که بهیچ وجه نمی‌تواند ماهیت عمل را نشان دهد. مثلاً فرض کنید، حسن در لبه بام ایستاده و بناگاه به سمت جلو می‌پرد و سقوط نموده و کشته می‌شود. پوسته خارجی در این گزارش، ظاهر امر است. اما چرا او چنین کاری کرد؟ آیا قصد خودکشی داشت؟ آیا فکر کرد می‌تواند پرواز کند و به آرامی به زمین فرود آید؟ آیا کسی را دید از دور او را با تیر نشانه رفته و قصد نجات خود را داشت؟ بدیهی است ماهیت عمل حسن، بستگی به این امور دارد که هیچ یک در پوسته خارجی فعل، روشن نیست. لذا در تئوری ما هر عمل از دو جزء مقوم ساخته شده است: پوسته خارجی و هسته درونی. هسته درونی را هسته ارادی (Intentional) و یا ذهنی (Mental) نیز می‌نامند. بدون شک اسرار عمل، در هسته درونی نهفته است و اگر بخواهیم عمل را بشناسیم باید به این گنجینه راه پیدا کنیم.

ب. مطابق نظر ارائه شده در رساله متن، هسته درونی فعل نیز از بخش‌هایی تشکیل

شده است:

(۱) تصویری که عامل از وضعیت حقیقی خود در ذهن داشته است؛

(۲) توصیفی که از مقصود- وضعیت مراد- داشته؛ یعنی وضعیتی که اراده او بر تحقق آن واقع شده و با ارتکاب به فعل، قصد تحقق آن را دارد؛

(۳) برنامه- پروتکل- عمل است که بنظر عامل، اگر جزء به جزء انجام شود وضعیت مراد را محقق می‌کند.

این سه جزء مهم که هسته درونی فعل را تشکیل می‌دهند، همراه با وضعیت حقیقی که عامل در هنگام عمل، در آن وضعیت بوده، چهار عنصر مهم در تحقق فعل و ماهیت آن محسوب می‌شوند.

ج. وضعیت حقیقی (و یا محیطی) مفهومی بسیار با اهمیت است: مقصود بخشی از عالم واقع است که عامل با آن درگیر بوده و فعل در آن بستر، متولد می‌شود. اما به محض تولد فعل، ممکن است وضعیت تغییر کند و در وضعیت جدید، همه ارکان سه گانه هسته درونی فعل هم تغییر نمایند! به عبارت دیگر بین وضعیت حقیقی و فعل، رابطه دیالکتیک برقرار است. اما عامل محاط در وضعیت حقیقی، الزاماً تصویر درستی از آن وضعیت ندارد، لذا آنچه را که عامل از وضعیت حقیقی می‌فهمد، تحت عنوان وضعیت مفهوم (درک شده) نامیده‌ایم. اما وضعیت مراد، توصیفی است از مقاصد عامل؛ یعنی می‌تواند متناقض هم باشد! ضمن آنکه عامل به آن تناقض آگاه نباشد. او فقط

لیستی از خواسته‌ها را دارد، فکر می‌کند با اقداماتی در عالم عینی، چنان وضعیتی به جای وضعیت حقیقی می‌نشیند.

د. مدلی که ما برای عمل ارادی ارائه کردیم در واقع اعمالی را می‌پوشاند که «ماکس وبر» آنها را «عقلانی» می‌نامد. بدیهی است که این درجه از عقلانیت، پائین‌ترین سطح عقلانیت است و لذا ماکس وبر آنرا «عقلانیت خنثی» می‌نامد. در نظر وی فعلی عقلانی است که در آن اولاً هدف، روشن و غیرمتناقض باشد (برای عامل) و ثانیاً عامل برای نیل به آن هدف راهی را از میان راههای موجود (در نظر خود) برگزیده باشد. اما ما در مفهوم خود از عقلانیت فراتر می‌رویم. در واقع باید ما با «عقلانیت مثبت» به ارزیابی فعل پردازیم. آنچه ماکس وبر، «عقلانی» می‌نامد ما آن را برای مصداق فعل ارادی شدن لازم می‌دانیم. لذا از اینکه آن را عقلانی بنامیم ابا داریم. عقلانیت علاوه بر ارادی بودن، باید ویژگی خاص فعل باشد. لازم به تذکر است که آرای ماکس وبر در شکل‌گیری تئوری ما در مورد عمل ارادی نقش عمده‌ای داشته است، لیکن تئوری ارائه شده در رساله متن از دستاوردهای منطقی- فلسفی معاصر بخصوص تالیفات «داندل دیویدسن» (D. Davidson) فیلسوف معاصر درباره ماهیت عمل ارادی استفاده کرده و بنای خاص خورا یافته است.

کاوش در ماهیت عمل ارادی، امروزه در مباحث بسیاری کاربرد دارد. مانند فلسفه ذهن، منطق جدید، زبان‌شناسی نظری، علوم کامپیوتر نظری و بویژه هوش

نطق و اراده دو ویژگی مهم گوهر انسانی هستند و حتی اراده (یعنی عاملیت ارادی) از لحاظ مفهوم، شامل مورد نطق هم هست. اما در فلسفه و منطق، کاوشها روی «نطق» متمرکز بوده است، در حالیکه عنصر مهمی مانند «عامل بودن» فراموش شده بود. قرن معاصر و بخصوص نیمه دوم آن می‌رود تا پرده از روی این غفلت بر دارد و جای تعجب نخواهد بود که همین توفیقات اولیه بدست آمده تا این اندازه کاربرد داشته باشد.

۴- عقلانیت ملاک ارزیابی عمل

همانطور که در رساله متن آمده است، برای ارزیابی عمل ارادی - در حد فرد یا عمل دسته‌جمعی مانند حکومت - ما از ترازوی عقلانیت استفاده می‌کنیم. برای احتراز از اشتباه در اصطلاح باید مجدداً تاکید کنم که مفهوم ما از عقلانیت در رساله با آنچه «ماکس وبر» عقلانیت مثبت می‌نامد ملائم است و آنچه وی صرفاً «عقلانی» می‌خواند ما آن را به نحو مندرج در مفهوم «عمل ارادی» داریم. برای ما، عقلانیت ملاک ارزیابی است، یعنی اگر عملی عقلانی‌تر (= عقلانی‌تر) بود، «مدرن‌تر» هم خواهد بود! و مدرن‌تر باید حتماً عقلانی‌تر هم باشد. بنابراین مهم خواهد بود که این ترازوی اساسی را توضیح دهیم و مبنای آن را روشن سازیم. ابتدا باید بین دو مفهوم از عقلانیت تمایز بگذاریم که یکی را «عقلانیت فنی» (Technical Rationality)

مصنوعی، جامعه‌شناسی، سیاست و روانشناسی (بویژه روانشناسی اجتماعی) و علم اقتصاد. و لذا باید بعنوان یکی از پربرکت‌ترین مباحث نظری به حساب آورده شود.

ه‌ذا چرا بحث عمل ارادی اینقدر اهمیت دارد؟ زیرا عمل ارادی گوهر حقیقی انسان را می‌نمایاند! انسان چگونه جانوری است؟ مسلماً نطق، یک ویژگی بسیار مهم است. البته نطق، صرف صحبت کردن نیست، بلکه آنچه من از آثار ارسطو درباره «نطق» (Logos) می‌فهمم اینست که نطق دارای سه رکن عمده است: اول اینکه انسان می‌فهمد؛ دوم اینکه انسان می‌تواند فهم خود را بیان کند و سوم اینکه انسان می‌تواند فهم و بیان خود را تماشا کند. یعنی به ذهن فوق‌الذهن عبور کند. اما آیا «نطق» تمام گوهر انسانی را می‌نمایاند؟ مسلم نه! زیرا «اراده» از نطق استنتاج نمی‌شود. انسان، «عامل» است. یعنی می‌تواند مصدر عمل ارادی باشد و این امر از نظر اهمیت هیچ دست‌کمی از نطق ندارد. از آن هم فراتر، هر سه ویژگی نطق به عنوان «اعمال ارادی» خاص قابل بیان هستند: «فهمیدن»، خود یک عمل ارادی است؛ «بیان فهم»، عمل دیگری است و عبور از ذهن فعال به ذهن فوق‌الذهن (ذهن ناظر) خود، عملی دیگر! یعنی اگر بگوئیم (انسان ناطق است) یکی از مهمترین اعمال انسان را که نطق است - و خود از سه عامل مهم تشکیل یافته - بیان کرده‌ایم. پس

می‌نامیم و دیگری را «عقلانیت اصیل» (Authentic Rationality) نامیده‌ایم.

الف. در عقلانیت فنی، دغدغه «توفیق» بسیار اساسی است و عقلانیت باید هر چه بیشتر این دغدغه را پاسخ بگوید. برای روشن تر شدن مسئله لازم است به ارکان سه گانه «فعل ارادی» یعنی وضعیت فهم شده از سوی عامل، وضعیت مراد و برنامه (پروتکل) عمل وی توجه کنیم و آثار این عقلانیت را در هریک از این ارکان ملاحظه نمائیم. در عقلانیت فنی، برنامه عمل مهمترین رکن است؛ همانطور که در رساله متن آورده‌ایم، این برنامه شامل توصیف یک رشته اقدامات است که ارتکاب اولین آن، عمل را بوجود می‌آورد. اگر از روش بیانی رساله استفاده کنیم، مطلب فوق را چنین می‌توان بیان کرد: فرض کنید عامل X به عمل A دست زده باشد؛ برنامه عمل وی P عبارتست از رشته $P = \langle P_1, \dots, P_n \rangle$ که P_1 به عمل A را متولد می‌کند. حال دغدغه توفیق اینست که آیا تبادر به اقدام، مطابق برنامه فوق، یعنی P ما را به هدف که همان تحقق وضعیت مراد است می‌رساند یا نه؟ آیا این برنامه از جهت نیل به هدف سریعترین است؟ آیا کمترین تلاش و امکانات را می‌طلبد یا نه؟ و از این قبیل سوالات.

در این تلقی از عقلانیت، روی دو رکن دیگر عمل، تامل و تاکید زیادی نمی‌شود. مثلاً در فهم وضعیت حقیقی، به اولین و در دسترس‌ترین شرائط بسنده می‌کند. غالباً این شامل به «محیط زیست» محصور

می‌شود و امکانات صرفاً مادی و در دسترس، مورد تکیه قرار می‌گیرد. مثلاً به عنوان نمونه عامل X دنبال این نمی‌رود که جایگاه خود و وضعیت حقیقی خود را در عالم وجود بیابد و از آنجا شرایط را ارزیابی کند. بلکه وضعیت حقیقی را در «محیط زیست موجود» و غالباً مادی محصور می‌کند. دنبال ریشه وضعیت موجود نیست بلکه همان «لایه در تماس» کافی است. همچنین در مورد رکن دوم که انتخاب هدف است کاملاً «بی تفاوت» است. یعنی نمی‌گوید این هدف درست است یا نه؟ بلکه می‌پرسد قابل حصول است یا نه! قابل حصول بودن هدف، رکن اصلی در برگزیدن آنست. در اصطلاح «ماکس ویر» اینگونه عقلانیت تحت عنوان «عقلانیت توفیق محور» (به آلمانی Zweck Rationalität) مندرج می‌شود. پس به طور خلاصه در عقلانیت فنی، سوالات اصلی که در هر عمل، پایه ارزیابی است عبارتست از:

توفیق‌قرین است؟
(دو). آیا هدف مورد اراده - وضعیت مراد - قابل حصول است؟

اینکه اینها سوالات اصلی است بدین معنی نیست که عقلانیت فنی به سوالات دیگری توجه ندارد، بلکه دو سوال فوق در هر عمل مبنای عمده ارزیابی عقلانیت فعل می‌باشد.

ب. در عقلانیت اصیل (و یا اصالی)، دغدغه اصلی، «درستی» و یا به عبارت دیگر «حقانیت» فعل است و برای ارزیابی

عقلانیت فعل باید دید که این دغدغه چه اندازه جواب داده می‌شود. برای روشن شدن بیشتر موضوع، مجدداً باید برخورد این عقلانیت را با ارکان سه‌گانه فعل بررسی کرد. اول، در خصوص تصویر از وضعیت حقیقی است، در این نوع عقلانیت نباید در تشخیص وضعیت حقیقی، به محیط در تماس و امکانات در دسترس اکتفا نمود، بلکه باید بر اساس موقعیت در کل جهان (عالم وجود) تصویر را ترسیم کرد. یعنی تصویر وضعیت حقیقی تا اتصال به ریشه (اصل) ادامه پیدا کند. دوم، در مورد وضعیت مراد، سوال عمده اینست که چرا عامل باید از بین تمامی انتخابهای ممکن، وضعیت مراد را برگزیند؟ آیا این انتخاب «درست» است؟ آیا این انتخاب صرفنظر از مسائل فنی (از قبیل درجه عملی بودن، میزان امکانات مورد نیاز و امثال آنها) آیا انتخابی «به‌حق» است؟ سوم، در مورد برنامه عمل (پروتکل)، علاوه بر نیل به مقصود که سوالی فنی است، درباره «درستی» اقدامات نیز باید پاسخ داشت. به‌نحو خلاصه، در عقلانیت اصیل دو سوال عمده پایه ارزیابی عمل است:

(یک). آیا انتخاب وضعیت مراد، درست (به حق) است؟
(دو). آیا پروتکل عمل، درست (به حق) است؟

بدیهی است در یافتن درستی «انتخاب»، فرد با مسئله‌ای بنیادی درگیر می‌شود و آن

مبنای درستی همه کارها است! این مبنای به سرعت، فرد را به سوال بسیار حساسی می‌کشاند که همانا وجود (معنی) در هستی وی و بلکه جهان است و اینکه آیا انسان برای غرض خاصی آفریده شده و دارای مسئولیت ویژه‌ای است؟ آیا انسان دارای کمال حقیقی (سعادت) است، یا نه، صرفاً تولیدی انبوه از یک نوع دیگر از جانوران است؟ این سوال عمیق‌ترین و اساسی‌ترین و فراگیرترین سوال برای انسان است و لذا به حق باید سوال «ریشه» یا سوال از «اصل» خوانده شود و دلیل تسمیه «عقلانیت اصیل» هم دقیقاً از همین نکته است. مسئله «درستی»، «حق» و «حقانیت» همه از همین ریشه آب می‌خورند. بدیهی است ارزیابی عمل، مطابق «عقلانیت اصیل» می‌تواند نتایج بسیار متفاوتی با ارزیابی آن بر اساس «عقلانیت فنی» داشته باشد. «عقلانیت فنی» نوعی بریدگی در کنکاش به سوی سرچشمه دارد که هیچ توجیهی جز «عدم رغبت» سوال‌کننده نمی‌تواند داشته باشد! بدیهی است این بدترین توجیه و دلیل از دید کشف حقیقت است و با اصل عقلانیت در تضاد می‌باشد. عقلانیت (مثبت) بر اساس تسلیم محض به حقیقت بودن است و بس. لذا کاوشگر باید بدون هیچ محظوری تا هر کجا که این مرکب حقیقت او را می‌کشاند، برود و در هر کجا این مرکب ایستاد، بایستد. «حوصله»، «رغبت»، «فرصت»، و امثال اینها تماماً «جعلی» (Conventional) است. لذا

عقلانیت فنی بنظر من از دیدگاه «حقیقت محور»، ابتر می باشد.

ج. در غرب به خاطر سیطره دو - سه قرنه اندیشه لیبرال، بطور طبیعی «عقلانیت فنی» مطرح می گردد. زیرا در اندیشه لیبرال، مسئله ریشه، مسئله ای بی معنی و یا بی ارزش اعلام شده است و لذا گشتن به دنبال حل آن، یا عبث است و یا بی فایده! مسلم اگر با عینک لیبرالیسم به ارزیابی عقلانی عمل پردازیم، مسلم باید «عقلانیت فنی» مبنای این کار باشد. البته اینکه اصلاً «عقلانیت»، محور ارزیابی باشد، خود پیشرفت قابل توجهی نسبت به آنانکه به کلی منکر آن هستند محسوب می شود، لیکن «عقلانیت اصیل» بدون تردید نوع کامل و دقیق قاعده عقلانیت است. و لذا فعلی که در ارزیابی، مطابق آن نمره بیاورد باید نسبت به ارزیابی نوع دیگر، کاملاً «مدرن تر» و پیشرفته تر محسوب شود. چرا ما باید فکر کنیم لیبرالیسم نهایت تکامل است و مدرنیته مستج از آن، نهایت مدرنیسم؟ این یک «تابوی قرن» (بلکه چند قرنه) است و در واقع یک خرافه تمام عیار به حساب می آید.

۵- به سوی مفهومی «مدرن تر» از مدرنیته؛ فرامدرنیسم

اکنون با استفاده از مباحث گذشته، می توانیم سه مفهوم مختلف از «مدرن بودن» را با هم مقایسه کنیم و آنها را بر اساس «معقولیت» درجه بندی نماییم:

در مرتبه اول، مفهوم بسیار رایج از

مدرنیته است که در آن بکارگیری ابزار پیشرفته تکنولوژیک، علامت مدرنیسم است؛ قطع نظر از «عمل» فرد یا جمع با آن. در مرتبه دوم، که پیشرفته تر است، مدرنیته بر اساس «عقلانیت فنی» است که مسلماً در مرتبه پیشرفته تری از تعریف اول قرار دارد. البته بکارگیری ابزار پیشرفته در آن مندرج است، لیکن هم به «عمل فرد» توجه دارد (به عنوان محور اصلی) و هم به معیار عقلانیت برای ارزیابی عمل. تنها اشکال آن عدم تسلیم قطعی و محض در برابر «حقیقت» است و «عقلانیت حقیقت محور» را به حسابگری فنی تنازل داده است.

در مرتبه سوم، مدرنیسم براساس «عقلانیت اصیل» است که در مرتبه پیشرفته تری نسبت به تعریف دوم قرار دارد؛ زیرا در آن علاوه بر آنکه «عمل»، پایه مدرن بودن است، معیار ارزیابی «عمل» نیز دقیقاً «حقیقی» است و هیچ عنصر جعلی (Conventional) در آن نیست.

تزی که در رساله متن ارائه شده است، اکنون به سهولت قابل طرح می باشد: «جامعه اسلامی براساس مفهوم مدرنیته نوع پیشرفته، می تواند یک جامعه کاملاً مدرن باشد!»

جامعه اسلامی با مفهوم دوم از مدرنیسم، که در جوامع دموکراتیک لیبرال رواج دارد، ناسازگار است. در واقع، مفهوم اول از مدرنیته به یک مرض شبیه تر است تا یک انسدیشه ناظر به یک واقعیت! «مدرن زدگی» است تا مدرنیته.

برای سهولت در ارجاع، مدرنیسم مبتنی

وضعیت دارد نقش مهمی در تصمیمات وی (چه در مورد وضعیت مراد و چه در مورد برنامه عمل) بازی می‌کند. اما این تصویر دارای سه رکن عمده است:

رکن اطلاعات، رکن علمی و رکن فلسفی (متافیزیک). در رکن اطلاعاتی، نقش تکنولوژی ارتباطی و انقلاب انفورماتیک بسیار مشهود است؛ اینکه بتوان اطلاعات فراوان بدست آورد نیازمند «مشاهدات» بیشتر حواس انسانی است که مسلح به وسائل باشد؛ و سپس این اطلاعات را انبار کردن و دسته‌بندی نمودن (Sorting) و پس‌الایش (Process) کردن و بنحو قابل دسترس، ذخیره ساختن، نیازمند کشفیات جدید در علوم کامپیوتر و صنعت آن بوده است. بر این امر باید «هوشمندی فزاینده» ماشین‌ها را افزود که خود بعد جدیدی است. رکن اطلاعات در مدرنیته آغاز و در فرامدرنیته تداوم یافته و تکمیل خواهد شد. رکن دیگر، اساس «علمی» در فهم وضعیت است، زیرا اطلاعات هرگز جای «علم» را نمی‌گیرد، اما در پالایش مدل‌هایی که عالم از پدیده حقیقی می‌سازد، مسلماً نقش عمده‌ای دارد. عالم به کمک مشاهدات، ترجیحات خود را مدلل می‌کند و این امر، یعنی ملاک ترجیح یک مدل بر دیگری، مهمترین ضابطه حقیقت (و یا نزدیکی به واقع Verrisimilitute) است. «انسان فرامدرن»، در تکیه بر علم و در فهم وضعیت حقیقی نسبت به «انسان مدرن» هیچ تغییر و

بر عقلانیت فنی را فقط با کلمه «مدرنیسم» خطاب می‌کنیم و مدرنیسم مبتنی بر «عقلانیت اصیل» را «فرامدرنیسم» (Postmodernism). البته من خوب می‌دانم که «فرامدرنیسم» خود بر همان اساس عقلانیت فنی نیز مورد استفاده قرار گرفته، لیکن حقیقتاً من در آن چیزی فراتر از مدرنیسم نمی‌بینم. تنها تغییر، در معیار عقلانیت است که می‌تواند ما را از مرزهای مدرنیته (براساس عقل فنی) فراتر برده و به افق‌های جدید فرامدرنیسم آشنا کند. از آنجا که معتقدم ما در جامعه اسلامی ایران برای توسعه باید یکباره آهنگ «فرامدرنیته» ساز کنیم و توسعه ما به «فرامدرنیسم» نباید و نمی‌تواند از ویرانه‌های مدرنیسم عبور کند، لذا مناسب می‌بینم که این دو مفهوم را دقیقتر مقایسه نمایم. طبیعی است که ما مبنای مناسبی برای اینکار داریم و آن ساختار عمل است که مطابق تئوری ما اثر «عقلانیت» را در عمل فرد و یا جامعه (حکومت) می‌توان در جریان آن به راحتی تماشا نمود. این مقایسه را با تفصیل و دقت بیشتری دنبال می‌کنیم:

الف. مقایسه مدرنیسم و فرامدرنیسم در مورد تصویر از وضعیت حقیقی: همانطور که در مباحث تئوری برای عمل اشاره کرده‌ام، وضعیت حقیقی، بخشی از جهان واقعی است که عامل در عمل با آن مقابل می‌شود و بستری است که عمل در آن متولد می‌گردد. تصویری که عامل از این

یا افتی ندارد. بهمین نحو است در «حکومت فرامدرن» نسبت به حکومت مدرن یا هر «تجمع» (Collective) فرامدرن نسبت به تجمع مدرن. (البته مقصود تجمعاتی است که مصدر «عمل ارادی» در مفهوم توسعه یافته از عمل ارادی فرد می‌تواند باشد). رکن سوم، بینش فلسفی به وضعیت حقیقی است و در اینجا من فلسفه را در مفهوم بسیار اصیل و سقراطی آن یعنی حکمت اولی (متافیزیک) به کار می‌برم. در اینجا یک اختلاف مهم بین دو تیپ ایده‌آل است: در تیپ ایده‌آل مدرنیسم، انسان مدرن از اسم متافیزیک می‌ترسد، از سوال اصلی آن که همان سوال ریشه و معنی وجود است، فرار می‌کند و صرفاً خود را به «امور فنی» زندگی مشغول می‌نماید. اما انسان در تیپ ایده‌آل فرامدرن در مرز «فیزیک» نمی‌ایستد و حتماً کاوش خود را به اعماق حقیقت تا هر کجا که نیاز باشد ادامه می‌دهد و برای او مرزهای متافیزیک و ورود بدان یک «تابو» نیست. انسان فرامدرن وقتی خود را در وضعیت حقیقی می‌یابد، به کمک اطلاعات و علم، «محیط» خود را می‌شناسد اما این معرفت اکولوژیک او را از سوال درباره معنی حقیقی این مقابله با وضعیت (Enconter) باز نمی‌دارد؛ حتماً «وضعیت» خود را با توجه به این معنی در ذهن به تصویر می‌کشد. نباید فکر کرد که این «زمینه فلسفی» چون چیزی برای اضافه کردن به علم انسان به وضعیت حقیقی ندارد، لذا تاثیری در کار ندارد. اشتباه بزرگ در همین جا است. «ریشه‌یابی» و مبنای «انتولوژیک» ممکن

است به مفهوم رایج و متداول از علم، چیزی به معرفت علمی ما از وضعیت اضافه نکند، اما بهیچ وجه معرفت علمی آخر خط نیست! اتفاقاً این عمق فلسفی «متافیزیک» در عمل عامل و در انتخاب‌های وی می‌تواند بسیار موثر باشد. مثلاً در مورد دو فردی که در وضعیت دشوار قرار دارند و تمام راهها به رویشان بسته شده، یکی «خودکشی» را بهترین درمان می‌یابد و دیگری که خود را امیدوار به الطاف الهیه می‌یابد و راه را بسته ندانسته و خودکشی را حرام می‌داند، تفاوت عمده‌ای وجود دارد. البته در مفهومی مبنائی تر از «علم» می‌توان ادعا کرد که حوزه معرفتی فرد در فرامدرنیسم از وضعیت حقیقی خود نیز بهتر است.

ب. حال به وضعیت مراد توجه می‌کنیم: فرد در وضعیت حقیقی قرار گرفته، از آن تصویری در ذهن دارد و سپس اراده وی بر تحقق وضعیتی ایده‌آل قرار گرفته است. البته وضعیت مراد بصورت «توصیف» در ذهن عامل وجود دارد و می‌تواند در بطن آن توصیفات، حتی تناقض هم باشد که بر عامل پنهان است. «فردمدرن» چگونه به وضعیت مراد می‌رسد؟ در تیپ ایده‌آل مدرنیته، عقلانیت فنی حکم فرماست، و مطابق آن «درستی» یا «نادرستی» یک هدف، چندان اهمیتی ندارد؛ آنچه که مهم است «عملی بودن» یا «نبودن» آن هدف است. البته «قانونیت» در یک جامعه مدرن مدنی، حتماً بخشی از شرایط عملی بودن است، لیکن «چرتکه»، باید

«عملی بودن» می‌تواند آن را جالب و یا بی‌ارزش کند؛ در حالیکه برای فرد در تیپ ایده‌آل فرامدرنیته، دنیا پر از بد و خوب است و هر چیز حسابی دارد که باید کشف شود؛ و انسان در هر وضعیتی که قرار می‌گیرد باید وظیفه اصلی خود را بداند و این ابتدای بصیرت است، همچنین باید راه انجام آن وظیفه را نیز بداند که کمال بصیرت است. «موفق» کسی است که عمل به وظیفه کند خواه به وضعیت مراد برسد و یا نرسد! ج. با بحث‌هایی که تاکنون داشتیم کاملاً روشن است که در رکن سوم عمل، یعنی برنامه اقدام، باید بین مدرن و فرامدرن تفاوت عمده وجود داشته باشد. بخشی از دوگانگی توفیق و وظیفه به این ناحیه هم سرایت می‌کند؛ بنحو اجمال تفاوت‌های عمده را می‌توانیم چنین برشماریم: انسان مدرن هنگامی که می‌خواهد برنامه‌ای را برای عمل برگزیند مهمترین دغدغه‌ای که در ذهن دارد اینست که آیا این برنامه با بهترین راندمان، باعث تحقق وضعیت مراد می‌شود یا نه؟ بدیهی است که این یک دغدغه کاملاً فنی است. البته انسان مدرن، تخلف از قانون نمی‌کند، لیکن در چارچوب قانونی بودن، خود بخشی از تکنیک بوده و در محاسبه عملی بودن وارد است. اما برای فوق مدرن، برنامه عمل برای نیل به هدف است و در هر مرحله هم باید عملی «درست» باشد! «درستی» فراتر از قانونی بودن است.

تصمیم‌نهایی را بگیرد! اما در تیپ ایده‌آل فرامدرنیته، فرد «دغدغه درستی» را در همه احوال دارد و رفتارش باید به‌نحوی باشد که از عهده این دغدغه برآمده و توجیهی معقول یافته باشد. برای وی انسان دارای هدف، سعادت، کمال، وظیفه‌ای اصیل است. کارها براساس اینکه در آن جهت باشند یا نباشند «درست» یا «غلط» می‌شوند. «درستی» همانطور که در قضایا مبنا دارد، در اعمال هم دارد. بهترین انتخاب برای فرد تنها با ملاک «عملی بودن» (Feasibility) تعریف نمی‌شود؛ بلکه اولین تست بر اساس مسؤلیت و وظیفه‌اصیل انسان در آن وضعیت است، سپس تست عملی بودن باید صورت گیرد. «ماکس وبر» در دسته‌بندی افعال عقلانی در همان ابتدا متوجه این مسئله شده بود و یک مجموعه‌ای از افعال ارادی تعریف کرد که در آن «عامل» مقدم بر «عملی بودن»، دارای ترجیحاتی است و اینها را افعال هدف محور (Zweck Rationalität) خوانده است؛ در مقابل افعالی که عامل در آن صرفاً بر اساس عملی بودن هدف را بر می‌گزیند: (Wert Rationalität) از اینجا مسئله اصالت دادن به وظیفه آغاز می‌شود؛ قبل از توفیق باید به انجام وظیفه اندیشید! و تحقق وضعیت مراد باید با وظیفه کنار بیاید و به نفع آن اگر لازم بود، استعفا دهد.

«انسان مدرن» دنیا را از لحاظ بدی و خوبی کاملاً یک رنگ و مات می‌بیند و فقط

کمال حقیقی دارند و لذا، تئوری ما نشان می‌دهد که چرا کمال فرد در جامعه مدنی است! فی‌المثل فهم وضعیت حقیقی را در نظر بگیرید. در عمل فرد این کار توسط ذهن شخص انجام می‌شود و می‌تواند کاملاً شخصی (Subjective) باشد؛ در حالیکه در جامعه مدنی، مثلاً اگر حکومت به عملی مبادرت می‌کند، فهم وی از وضعیت می‌تواند توسط جمع زنده‌ای از کارشناسان انجام شود که مسلماً یک پروسه دقیق و کاملاً غیر شخصی می‌باشد. «کمال» عمل در این رکن، کاملاً ظاهر است: آنچه از فرد در فهم فردی می‌تواند حاصل شود، نسبت به امکان فهم حاصل از یک تلاش جمعی بسیار ناچیز است، بهمین ترتیب در سایر ارکان عمل می‌توانیم مقایسه را ادامه دهیم. پس جامعه مدنی، از لحاظ «عمل» در واقع تکامل عاملیت انسان است!

به عنوان نمونه، حوزه قدرت حکومت را در دو تیپ ایده‌آل «مدرن» و «فرامدرن» با هم مقایسه می‌کنیم: در تیپ ایده‌آل مدرن، ملاک مشروعیت حکومت، قرارداد اجتماعی است و حوزه مسئولیت حکومت، حفظ امنیت است. امنیت در این مفهوم، شامل حدود شخصیه است تا امنیت عمومی و کشور. اساس کار این است که بهترین وضعیت می‌بایست وضعیتی باشد که در آن هر کس بتواند کار خود را با آزادی بکند؛ لیکن این مسئله بلافاصله منجر به جنگ می‌شود، لذا باید برای هر کس یک فضای آزادی تعریف کنیم که در داخل آن فضا وی نسبتاً آزادی کامل دارد و بیرون آن

در واقع برای انسان مدرن، تماشای فرد فوق مدرن می‌تواند مسئله ساز باشد: بنظر او گاهی فوق مدرن «فناتیک» یا «بنیادگرا» می‌شود؛ به عملی بودن هدف فکر نمی‌کند و... قس علی‌هذا. در حالیکه «انجام وظیفه» خود بخشی از هدف است، یعنی از دیدگاه فوق مدرن هیچ خللی در ارکان عمل وجود ندارد؛ همواره برنامه عمل باید در صدد تحقق وضعیت مراد، باشد. اما در وضعیت مراد، انجام وظیفه، خود یک جایگاه دارد.

۶- از فرد تا جامعه مدنی

قبلاً در چند مورد اشاره کرده‌ام که فرد عامل، عنصر اساسی است و در واقع «عمل» سنگ زیربنای پدیده‌های اجتماعی است. اما از ترکیب افراد به عنصر «جمع» می‌رسیم و اگر این ترکیب به اندازه‌ای قوی باشد که امکان عمل دسته جمعی (Collective) را بوجود آورد در آنصورت با تجمع عامل روبرو هستیم. بهترین نوع این تجمعات عامل، تجمع (یا جامعه) مدنی (Civil Society) است که در آن حکومت وجود دارد. از آنجاکه در این بحث ما علائق جامعه شناختی نداریم به تجمعات میانی (میان فرد تا جامعه مدنی) کاری نداریم و صرفاً به جامعه مدنی نگاه می‌کنیم. مفهوم مدرنیته و فرامدرنیته کاملاً در مورد جامعه مدنی نیز قابل توسیع است و با همان ملاک عمل آزادی و عقلانیت تعریف می‌شود و عقلانیت فنی و اصیل، مرز بین مدرنیسم و فرامدرنیسم را می‌سازد. البته ارکان عمل، مطابق تئوری ما در جامعه مدنی، میدان

در بهترین مدل دموکراسی در یونان، سقراط حکیم به جرم هدایت گری اعدام شد! این می تواند بزرگترین فساد باشد. من معتقد هستم که این زمینه، بسیار جالب است و می توان مسائل مختلفی از قبیل آزادی، تسامح اجتماعی، قانون، کارآمدی و غیره را بین دو تیپ ایده آل مقایسه نمود. هر یک از اینها به ما نکات جالبی را نشان خواهند داد. در واقع این یک معدن بکر برای تحقیق و کاوش علمی است.

۷- توصیف فنومنال و ساختار تیپ ایده آل

در کاوشی که در رساله آمده است از روش خاصی استفاده کرده ایم که توضیح آن مفید خواهد بود. همواره پدیده عینی (فنومن Phenomen) نقطه آغاز است؛ و توصیف آن، آنطور که پدیده دریافت می شود، عینی ترین پایگاه آغاز بحث خواهد بود. اما این صورت پدیداری باید در یک پروسه «رفض» ساختار اصلی و منطقی خود را روشن کند و در ضمن فاصله خود را هم از آن ساختار معین کند. سپس تحولات در ساختار منطقی، قطع نظر از تحولات پدیداری، ما را به افقهای جدید می رساند که تیپ ایده آل کاملتر باید محسوب گردد.

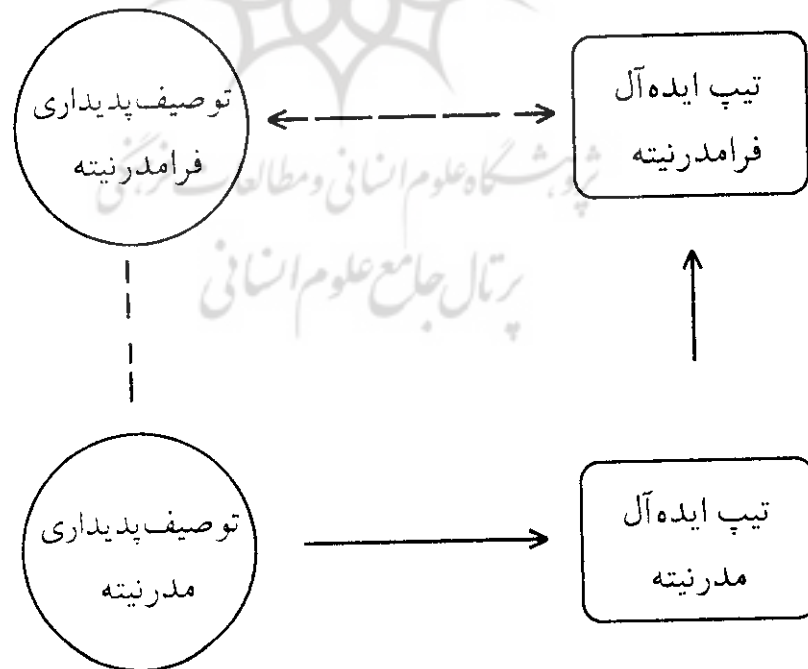
در بحث جاری از تعریف و توصیف (معمولی) مدرنیته آغاز کردیم و مفهوم ایده آل آن را ساختیم و سپس آن ساختار را به شکل منطقی - عقلی کامل کردیم و به

در حدی که معارض با دیگری نشود! دولت وظیفه اش حفظ امنیت حدود است. لذا حکومت و حاکم مثلاً حق هدایت و ارشاد ندارد؛ حق ندارد به مردم بگوید چگونه در زندگی فردی خود باشند، بلکه فقط ژاندارم است و بس. این مبنای رفتار دموکراسی لیبرال است که جامعه مدنی مدرن را می سازد. حال به تیپ ایده آل فرامدرن توجه کنیم: مشروعیت حکومت از مسئله اصالت وظیفه، حاصل می شود و حاکم مبتنی بر وظیفه هم باید جامعه را هدایت کند و هم آن را نگرهبانی! حوزه اختیارات حاکم می تواند تا زوایای بسیار باریک از زندگی فرد، عندالزوم برود! البته نباید به یاد وضعیت های دوره ما قبل مدرن بیافتیم و وحشت کنیم! بلکه این مسئولیت ارشاد در زمینه رشد سایر اجزاء جامعه مدنی معنا دارد، مثلاً در جامعه اسلامی امریه معروف یا نهی از منکر وجود دارد و پایین ترین فرد می تواند بالاترین عنصر سیاسی را امر به معروف یا نهی از منکر کند. بدیهی است این ساختار با اختناق همخوانی ندارد، لذا نباید به محض مطرح شدن دایره وسیع اختیارات حاکم، به فکر سوء استفاده های یک حاکم فاسد افتاد. البته فساد حکومت و حاکم به مراتب خطرناکتر از فساد فرد است و اگر دست حاکم بیشتر باز باشد، فساد او سخت تر! اما تنها نوع فساد در حکومت، «خودکامگی» و «استبداد» نیست، برای روشن شدن مسئله کافی است توجه کنید که

نویسنده معروف: ژاک بودریلارد - J. Derrida، ژاک دریدا - Baudrillard و میشل فوکو Michel Foucault می‌توانند نمونه‌های مبنائی برای بدست آوردن وضعیت فنومنال مدرنیسم باشند. پر واضح است که این راه، آسان ولی بدون اشکال نیست. زیرا آنچه اصل است صورت حقیقی پدیده‌ای است که در عالم خارج وجود دارد. فهم این صورت حقیقی باید مبتنی بر روش درست و پاسخگو به ضابطه حقیقت باشد و لاغیر. در مورد استناد هر یک از موضوعات مربوط به «فهم» یا «اعتقاد» و «عمل» به جامعه یا هر «تجمع عامل»، ما با مسائل روش شناختی بسیاری

تسیپ ایده‌آل فرامدرنیته رسیدیم. حال می‌توانیم فرامدرنیته عینی (پدیداری) را نیز با آن مقایسه کنیم! و از این تقابل بحث‌های جدی زیادی کشف می‌شود. شکل زیر این سیکل را می‌نمایاند.

امروز فرامدرنیته، بنحو عینی در حال ظهور است و مقایسه آن با تیپ ایده‌آلی که توصیف کردیم خیلی چیزها به ما می‌آموزد. برای روشن شدن این رگه پر برکت از حقائق اجتماعی، چند قدمی بر می‌داریم. برای اینکه تصویری پدیداری (فنومنال) از فرامدرنیته پیدا کنیم چه باید بکنیم؟ راه آسان اینست که به نوشته‌های سردمداران معروف آن اندکی توجه کنیم مثلاً سه



- «حرف زدنها» صرفاً بازی است. متون
معنی اصیل ندارند که روی آن دعوا
کنیم، هر کس باید هرچه می خواهد در
معنای متن تزریق کند!

- مدرنیسم یک سراب بیش نبود و بشر
امروز در بن بست کامل است.

- حکومت‌های لیبرال - دموکراسی هیچ
مشروعیتی ندارند و تنها مشارکت
درست سیاسی این است که فرد با آنها
درگیر شود!

در واقع فرامدرنیته (پدیداری) درباره
فهم، تاریخ، روش معرفت یابی، مبانی
فلسفی هستی، سیاست، اقتصاد، جامعه
شناسی و ماهیت انسان حرف دارد. البته
حرف‌ها هم همه یک سان نیستند. من
نمی خواهم به دقت به تحلیل اندیشه‌های
آنان پردازم. لیکن می خواهم بگویم:

این متفکران نقص عقلانی
مدرنیسم را خوب دریافته‌اند و
چون گرفتار تابوهای فراوان هستند
جرئت پاره کردن بندها و حرکت به
سوی مبنای اصلی و منطقی را
نیافته‌اند. فاصله فرامدرنیسم موجود
و تیپ ایده آل آن گویای عوامل و
سوابقی است که هر یک اهمیت
فراوانی دارد.

روبرو می شویم. آمارگیری و پرسشنامه پر
کردن بی ارزش نیست. اما مسلماً ارزش
بالائی هم ندارد. در چنین وضعیتی است که
من راه آسان را برای خواننده رساله مطرح
کرده‌ام، در حالیکه به نواقص آن کاملاً آگاهم.
مدرنیسم سخنگو ندارد و آنانکه درباره آن
قلم زده‌اند هم در مواضع مختلف بسیار
گوناگون گفته‌اند. مثلاً مواضع زیر را مرور
نمائید:

- مدرنیسم در کشف ماهیت انسان که سعی
کرد از روش‌های علوم طبیعی استفاده کند
سخت به اشتباه افتاد و تصویری
نادرست از تاریخ پیدا کرد! ما باید از
کلی‌گرایی اجتناب کرده و هر فرد و هر
عمل وی را به عنوان «مهم» تحت
مطالعه قرار دهیم.

- دموکراسی از طریق قرارداد اجتماعی و
انتخاب نماینده، یک دروغ آشکار است
و هیچ مبنای عقلی قابل دفاع برای
اعمال قدرت ندارد!

- آزادی و تسامح یک فریب در جامعه
لیبرال می باشد.

- پرداختن به امور فنی فقط فرار از مسأله
است.

- «حقیقت» هیچ مبنائی ندارد و بشر کاملاً
یله و رها و بی پناه است!